

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بِهانه بودن ۱۷۱

باش تا بهانه‌ای برای بودنم باشد

دشمنان
بچه خوار
دائیه‌های
مهربان‌تر
از مادر

بهانه بود ۱۷۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه‌آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط باناشر: ۳۳۲۲۱۶۶۲-۰۲۵

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۳۷۷۴۶۹۹۲-۰۲۵

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : عباسی ولدی ، محسن ، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

دشمنان بچه خوار دایه‌های مهربان تراز مادر/

نویسنده محسن عباسی ولدی .

مشخصات نشر:

قم: آیین فطرت ، ۱۳۹۶ .

مشخصات ظاهری: ۱۱۷ ص .

فروست: بهانه بودن . باش تا بهانه‌ای برای بودنم باشد ؛ ۷ .

شابک : دوره : ۱-۱۶-۱۶-۸۰۳۱-۸۰۰-۶۰۰-۹۷۸

ج . ۷-۸-۱۷-۸۰۳۱-۸۰۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع:

محمد بن حسن عنه السلام

امام دوازدهم ، ۱۵۵۵ق. - - شعر

Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Poetry : موضوع

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century

موضوع : شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

Religious poetry, Persian -- 20th century : موضوع

شناسه افزوده:

بهانه بودن . باش تا بهانه‌ای برای بودنم باشد ؛ ۷ .

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ج ۷ ، ۹ ب ۳۶۵ / PIR۸۱۴۸

رده بندی دیویی : ۱۶۲/۸۱

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۳۴۷۹۴

آقا!
وقتی به بودنت فکر کنم
وجوده می شود شوق
نفس کشیدن.
وقتی از تو غافل می شوم
می ترسم از هر چه بودن است.

تقدیم به تو ای تنهاراه زندگ!



فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۳ | هوای مسافرم را داشته باش
- ۲۵ | کودک، اگر خادم درگاه تو نباشد...
- ۳۷ | کاش قاب عکسی از تو داشتیم!
- ۴۹ | دشمنان بچه خوار، دایه‌های مهربان تر از مادر
- ۶۱ | انگار معصوم‌ها باید مظلوم باشند
- ۷۱ | دیدی چقدر قصه بچه‌هایمان تلخ است؟
- ۸۳ | تو اصلِ مطابق با عکسی
- ۹۵ | قاعده ما، دینداری نیست؛ دین‌دزدی است
- ۱۰۷ | ما نسل پدران و مادران زورگوییم

مقدمه

تربیت فرزند در هر زمان، باید یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های والدین باشد؛ اما امروزه این دغدغه باید فضای بیشتری از ذهن پدران و مادران را به خود مشغول کند؛ زیرا پیچیدگی‌های موجود در سبک زندگی و موانع بی‌شماری که در مسیر تربیت در دنیای مدرن وجود دارد، کار تربیت را بیش از گذشته سخت و سخت‌تر کرده است.

مجموعه «منِ دیگرما» با موضوع تربیت فرزند در دنیای امروز، خودش را موظف می‌داند راه تربیت فرزند را پیش روی شما والدین بگشاید و بیراهه‌های این مسیر را نشان دهد.

«منِ دیگرما» دوست دارد با نگاهی دقیق به معارف ناب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از تربیت، سخن بگوید و تا اندازه‌ی مساحت فهمش از این معارف فاصله نگیرد. اگرچه ادعای تطابق کامل حرف‌های او با آنچه در عمق دین آمده، ادعایی به‌گراف است. تا کنون «منِ دیگرما» به تنهایی منتشر می‌شد؛ اما به تازگی

دوستی یافته و او را به همراه خود به خانه‌هایتان آورده است. «بهانه بودن» عنوان مجموعه‌ای از متن‌های ادبی است که موضوع مشترک آن، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. «بهانه بودن» خودش را موظف می‌داند که ذهن و دل مخاطبش را مملوّ از نام و یاد امامی کند که زنده و حاضر است. او دوست جدید «من دیگر ما» است.

یک بار میان «من دیگر ما» و «بهانه بودن» گفتگوی کوتاهی شکل گرفت که بد نیست شما هم از آن مطلع شوید. «من دیگر ما» رو به «بهانه بودن» کرد و گفت: قبول داری که آنچه از درون من تراوش می‌کند، مثل نان شب است برای این مردم؟

«بهانه بودن» گفت: چرا قبول نداشته باشم؟ کیست که انسان را بشناسد و قبول نداشته باشد، بالاتراز تربیت انسان هیچ عبادتی وجود ندارد؟ ولی یک سؤال. «من دیگر ما» گفت: بپرس.

«بهانه بودن» گفت: قبول داری که اگر تربیت به ولایت گره نخورد، هرچه قدر هم که مستقیم باشد، باز هم منحرف می‌شود؟

«من دیگر ما» گفت: مگر می‌شود قبول نکرد؟ اصلاً تربیت بدون ولایت امام زنده و حاضر، یک دروغ بی‌مزه بیش نیست. انبوهی از ورق‌ها آگرسياه شود. دریایی از مرگ‌ها اگر تمام شود، آن هم برای نوشتن هزاران کتاب تربیت، تا وقتی که این برگه‌ها و مرگ‌ها رنگ ولایت نگیرد، کتاب‌ها موضوعش هرچه باشد، تربیت نیست.

«بهانه بودن» گفت: حالا که من و تو یک جور فکر می‌کنیم، پس بیا با هم به خانه مردم برویم. تو راه را نشان مردم بده و من چراغ راه را همیشه روشن نگه می‌دارم. چراغ، روشن اگر باشد و راه معلوم نباشد، آدم مبتلا به سکون می‌شود. راه معلوم، ولی چراغ خاموش، انسان گرفتار بیراهه می‌شود.

از همین جا بود که «بهانه بودن» و «من دیگر ما» تصمیم گرفتند دست در دست یکدیگر بگذارند و با هم به خانه شما بیایند. امید است که این همراهی، اتّفاقی نو در زندگی شما و فرزندان شما رقم بزند. از این که پذیرای این دو مهمان شدید، ممنونیم. پیش از آن که متن‌های «بهانه بودن» را بخوانید، به چند نکته توجه کنید:

۱. وقتی موضوعات تربیتی در قالب هنر گنجانده می‌شود، علاوه بر ماندگار شدن، انگیزه بیشتری را در مخاطب برای عمل کردن به مفاهیم تربیتی ایجاد می‌کند. همین اعتقاد هم ما را بر آن داشت، تا موضوعات تربیتی را در قالب متن‌های ادبی بگنجانیم. ادبیات در این مسیر، موضوع اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم تربیتی است. از همین رو بنای ما در این نثرهای ادبی، خلق جملات پیچیده نیست. ما می‌خواهیم فهم این متون ادبی برای کسانی هم که ارتباط چندانی با ادبیات نداشته‌اند، سهل و ممکن باشد.

۲. به ازای هر جلد از کتاب‌های مجموعه «من دیگر ما»، یک جلد «بهانه بودن» تألیف شده است. در این کتاب‌ها، برای هر یک از موضوعات اصلی، یک متن نوشته شده؛ البته ممکن است

به تناسب برخی از موضوعات، برای یک موضوع بیش از یک متن هم نوشته شده باشد.


۳. به نظر می‌رسد مطالعهٔ هر یک از این کتاب‌ها را اگر پس از مطالعهٔ همان جلد «من دیگرم» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب‌ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ کتاب‌های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می‌خواهید پدران و مادرانی را که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ مجموعهٔ «من دیگرم» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعهٔ این کتاب‌ها می‌تواند اثرگذار باشد.

۴. «بِهَانَهُ بُوْدن» یک مجموعهٔ چند ده جلدی است که برخی از جلد‌های آن به مجموعهٔ «من دیگرم» اختصاص یافته است. باقی کتاب‌های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعهٔ آنها را هم به شما توصیه می‌کنیم. امیدوارم آنچه در این متن‌ها آمده، چراغ راه تربیت ما و فرزندانمان باشد.

قم: شهربانوی کرامت

بهار ۱۳۹۶

محسن عباسی ولدی



هوای مسافرم
را داشته باش



آمدنش را از خودت خواستم.
یادت هست؟
وقتی که ما
دیگر توان پُر کردن چاله‌ تنهایی‌های هم را نداشتیم
رو به تو آوردم
تا خانه مان را
خالی از صدای یک کودک نخواهی.

دست به دامنتم و التماس کردم.

یادت هست؟

اولش شب‌های چهارشنبه.

بعدش شب‌های چهارشنبه و صبح‌های جمعه

اما کمی بعدترش

نه شب می‌شناختم نه روز

نه چهارشنبه نه جمعه

همیشه در حال التماس بودم به تو.

یادت هست عهدهایی را که با تو بستم؟

عهد بستم اگر بیاید

جای هرکسی را گرفت

جای تو را نگیرد

و اگر آمد

رفت و آمدم پیش تو کم نشود.


قول دادم او را

نه برای فرزندى خودم

که برای سربازی تو بار بیاورم

طوری که بارش را روی دوشت احساس نکنی.

راه نه ماهه را که آغاز کرد
یادت هست؟
گفتند: شاید بماند، شاید برود!
چه آشوبی به پا شد در دلم!
آرام و قرار، فرار کردند از خانه ام.
اشکم خشک نمی شد.
جا خوش کرده بود در چشمانم.
دلم را از سینه درآوردم.
گذاشتم در خانه تو
و زبانم را وقف کردم
وقف نام تو.



روز آمدنش یادت هست؟
گویی زمان یادش رفته بود حرکت کند.
ثانیه‌ها برکتی به اندازه ساعت‌ها یافته بودند
و من انگار کنارت نشسته باشم
سرم را روی شانهِات حس می‌کردم.

آمدن این مسافر
چه بهانه خوبی بود
برای دوستی میان من و تو!

آمد؛ اما نمی‌دانم چه بگویم
بگویم: کاش نمی‌آمد؟
یا بگویم: کاش این طور نمی‌شد؟

وقتی را که مسافر آمد
یادت هست؟

موج خطرها خوابید
و شب‌های چهارشنبه و صبح‌های جمعه
یکی در میان
پاک شدند از صفحه‌ قرارهایم.

حال حرف زدن با تو را نداشتم.
احساس نیازم به تو
از بین رفت.

گاهی که یادم به قرارهایمان می افتاد
عذاب وجدان می گرفتم
و وقت خالی اگر به دست می آوردم
برای خاموش کردن آتش وجدانم
چند کلامی با تو حرف می زدم.

یادت هست
مثل کسی بودم که میل حرف زدن ندارد
اما باید حرف بزند؟
و دوست دارد حرف‌ها زود تمام شود
اما برای حفظ ظاهر هم که شده
باید کمی طول بدهد؟
پس حرف می‌زند
اما آرام و قرار ندارد.

حال تو را
وقتی این طور حرف می‌زدم، نمی‌فهمیدم
زیرا تو هیچ‌گاه با من این طور نبودی.
من هرگاه با تو حرف می‌زدم
مثل کسی بودی که گویی
هیچ کاری جز شنیدن حرف‌هایم ندارد.

هرچه بیشتر حرف می‌زدم
احساس می‌کردم عطش تو
برای شنیدن حرف‌هایم بیشتر می‌شود.

آقا!


یادت هست مسافری را
که بانی رفاقت من با تو بود؟
باز هم بهانه آمدنم شده به سوی تو.
بار تربیتش را
چنان سنگین روی دوشم حس می‌کنم
که حتی توان برداشتن یک گام دیگر را
گرفته است از من.

یادم هست
می‌خواستم از این مسافر
سربازی بسازم برای تو
اما یادم نبود
که پرورش سرباز برای تو
فرق می‌کند با تربیت سرباز برای دیگران.

تو
فقط بازوی ستبر
و قد رشید نمی خواهی.
شمشیرزن ماهر، خوب است
اما شمشیرزن های تو
در میدان بندگی
باید یل شیطان افکن باشند
وگرنه کم می آورند
در میدان رزم با دشمنان تو.

من می خواهم غلامی تربیت کنم برایت
تو ارباب باشی و او غلام
و غلامی تو را مدالی بداند خورشید نشان
که می شود عالمی را با آن روشن کرد.

روزی که مسافر آمد
گمان من این بود که سفرش تمام شده
اما حالا فهمیده ام که آمدنش
تازه آغاز سفر بوده!
آقای من!
هوای مسافر را داشته باش.
(۱۳۹۵/۳/۱۹)




کودک، آنگه
خادم درگاه
تو نباشد...



قبول کرده بودم همه چیز
بلدی می خواهد:
طبخ غذا
دوختن یک جامه
معماری یک خانه
پیمودن یک راه
و حتی کندن یک چاه.

اما قبول نکرده بودم
تربیت یک انسان
بلدی می خواهد.
گمانم این بود که انسان هم
مثل همین بوته‌های خودرو
بی آنکه کشاورزی بطلبد یا باغبانی بخواهد
خودش عمل می‌آید.

The background features two large, soft-edged, pink abstract shapes that resemble petals or flowing fabric, one on the left and one on the right, framing a central white rectangular area. The overall aesthetic is clean and modern.

وقتی کودکم کمی جان گرفت
و اندکی زبان باز کرد
قبول کردم که انسان
بوته خودرو نیست.
باید تربیتش کرد
وگرنه بلای جان می شود.

بنا گذاشتم که راه تربیت کودکم را بیابم.
به سراغش رفتم.
راههایی در مقابلم گذاشته شد
چقدر هم بزرگ کرده و چشم فریب!
تمام اعتمادم را
دو دستی دادم به راهنمایان این راه
و فرزندم را بی هیچ دلهره‌ای
گذاشتم در آغوششان.

اینها اگرچه کودک مرا
بوته خودرو نمی دانستند
اما مثل...
مثل...

(مرا ببخش!)

مثل یک حیوان دست آموز می دیدند
که بی هیچ اراده‌ای
باید همان کند که آنها می گویند
و بعد هم از لابلای حرف هایشان فهمیدم
که اصلاً انسان را حیوان می دانند
و کودک را بچه حیوان.

من از تو شنیده بودم
که ما آمده ایم بنده خدا باشیم^۱
و «نما»ی او روی زمین^۲.

۱. «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: من جنّ و انس را نیافریدم، جز برای اینکه عبادت من کنند» سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. حدیث قدسی: «عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلُكَ مَثَلِي: بنده من! از من اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم» (الجواهر السنّية في الاحاديث القدسية، ص ۷۰۹).

راهی که اینها نشانم می دادند
نه خدایی داشت، نه بنده‌ای.
راه اینها نهایتش
خودخداپنداری بود
یعنی خدا انگاشتنِ خویش.

آقا!

درمانده و بیچاره‌ام.
از سوئی می‌خواهم کودکم را مثل تو تربیت کنم.
آری، مثل تو!
می‌خواهم کسی اگر او را دید
یاد تو بیفتد
و از سوئی
مگر می‌شود
با نقشه‌ راهی که
این از خدا بی‌خبران کشیده‌اند
خانه‌تورا پیدا کرد؟